

قصه‌شناسی فلک‌نازنامه

حسن ذوالفقاری^۱

چکیده

فلک‌نازنامه، منظومه‌ای عامیانه و عاشقانه در عشق آفتاب، دختر شاه خاور به فلک‌ناز، پسر عزیز مصر، است که پس از دشواری‌های فراوان به هم می‌رسند. این مثنوی از چنان شهرتی در میان مردم برخوردار بوده که جزو کتاب‌های مکتب‌خانه به شمار می‌رفته است. علاوه بر این، در گذشته و هم اکنون نیز در میان ایلات و عشایر به عنوان شاهنامه فلک‌ناز خوانده می‌شود. سراینده این منظومه شاعری به نام ملا تسکین شیرازی است. ویژگی‌های سبکی بسیاری از منظومه‌های سنتی و عامیانه را در این منظومه می‌توان دید؛ از جمله جنبه‌های شگفت‌آوری چون خرق عادت‌ها، انسان‌ها، جانوران، موجودات، مکان‌ها و اشیای شگفت‌انگیز، طرح مدور، گزاره‌های قالبی، استفاده از ضرب‌المثل‌ها، کنایات و اغراق‌ها. زبان و بیان این داستان نیمه‌ادبی است و اصطلاحات و عبارات عامیانه فراوانی در آن دیده می‌شود. روابط علی و معلولی داستان ضعیف است و زاویه دید داستان، سوم شخص و روای، دانای کل است. زمان وقوع داستان مبهم، نامعین و فرضی است. مکان‌ها برخی واقعی و برخی نیمه‌واقعی هستند. شخصیت‌های داستان به جز دو تن همگی ایستا هستند و شخصیت تیپ‌شده‌ای در داستان مشاهده نمی‌شود؛ همه آنها همچون قصه‌های سنتی تک بعدی‌اند. بلاغت داستان بیشتر در حوزه وصف‌ها و اغراق‌هاست و بن‌مایه‌های مهم منظومه‌های عامیانه و عاشقانه در داستان مشاهده می‌شود. ساختار روایی و ریخت‌شناسی داستان براساس روش پراپ اما با کارکردهایی متفاوت انطباق دارد. بدین ترتیب، در این مقاله علاوه بر پرداختن به وجوه مختلف قصه‌شناسی فلک‌نازنامه، به کمک روش ساختارگرای پراپ به تجزیه و تحلیل ساختاری عناصر قصه می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها

تسکین شیرازی، فلک‌نازنامه، قصه‌شناسی، ریخت‌شناسی.

^۱ دانشیار دانشگاه تربیت مدرس، Zolfagari_hasan@yahoo.com (نویسنده مسئول)

۱. مقدمه

یکی از شایع‌ترین گونه‌های شعر غنایی، منظومه‌های عاشقانه است. منظومه‌های عاشقانه گونه بسط‌یافته شعر غنایی هستند. در غزل، مفهوم عشق به اشارتی بیان می‌شود، اما در منظومه عاشقانه، همان مضمون باز و گسترده شده و در قالب داستانی کمال می‌یابد.

یکی از عوامل توجه شاعران به منظومه‌های عاشقانه، تأثیرپذیری شاعران سبک خراسانی از ادب عرب بوده است. اولین اشارات به لحاظ تأثیر شعر و ادب عرب نیز در شعر فارسی از عشاق عرب بوده است (کریمی، ۱۳۸۸: ۶۱-۸۴). در فرهنگ اصطلاحات ادبی، قصه عامیانه به «قصه‌های کهنی اطلاق می‌شود که به صورت شفاهی یا مکتوب در میان یک قوم از نسلی به نسل دیگر منتقل شده و گونه‌های متنوعی از اساطیر بدوی، قصه‌های پریان تا قصه‌های مکتوبی که موضوعات آن برگرفته از فرهنگ قومی است» (داد، ۱۳۷۵: ۲۳۴). در این تعریف، کهن بودن و گردش بین نسل‌ها و موضوع مردمی قصه‌ها از مشخصه‌های آن دانسته شده است. علاوه بر قصه‌های مکتوب، بخش عظیمی از داستان‌های عامیانه را افسانه‌ها، متل‌ها و لطایف و تمثیل‌های غیرمکتوب تشکیل می‌دهند که در ادبیات شفاهی همواره سینه به سینه نقل شده و به نسل‌های بعدی رسیده است.

۲. پیشینه و روش تحقیق

گنجینه متون داستانی نام مجموعه ارزنده‌ای است که به سرپرستی استاد ایرج افشار و به وسیله انتشارات توس منتشر می‌شود. یکی از کتاب‌های این مجموعه، فلک‌نازنامه سروده تسکین شیرازی است که به کوشش سیدعلی آل داود در اختیار علاقه‌مندان ادبیات شفاهی قرار گرفته است.

ذوالفقاری در مقاله‌ای با عنوان «بررسی نقش‌مایه‌های شخصیت‌ها در منظومه فلک‌نازنامه»، ضمن معرفی و خلاصه داستان به کمک روش ساختارگرایی پراپ، عناصر و واحدهای منظومه را دسته‌بندی و به بیان کارکردهای شخصیت‌های داستان می‌پردازد. محسن ذاکرالحسینی در پژوهشی با عنوان «فلک‌نازنامه» به معرفی منظومه و شرح نسخه‌های خطی آن می‌پردازد و نکاتی چند در مورد اشتباهات مصحح در تصحیح کتاب را یادآوری می‌کند. جعفری قنواتی در مقاله‌ای با عنوان «فلک‌نازنامه و ادبیات شفاهی ایران» به معرفی داستان و سراینده آن می‌پردازد و در مقایسه روایت تسکین شیرازی با روایات شفاهی آن، نکات قابل تأملی را ذکر می‌کند. ابراهیم قیصری در پژوهشی با نام «فلک‌نازنامه» در مجله «جهان کتاب» به معرفی منظومه و سراینده آن می‌پردازد و نکات متعددی مرتبط با اشتباهات چاپی یا بدخوانی نسخه ذکر می‌کند. روش این مقاله در پرداختن به وجوه مختلف قصه‌شناسی فلک‌نازنامه بر اساس روش توصیفی - تحلیلی است.

۳. معرفی اثر

فلک‌نازنامه منظومه‌ای است در زمره داستان‌های عامیانه زبان فارسی که تاکنون با نام‌های گوناگون از جمله: «داستان فلک‌ناز»، «کتاب فلک‌ناز»، «سرو و گل»، «داستان خورشیدآفرین و گل» و امثال آن شناخته شده و گاه با این اسامی به چاپ رسیده و همواره در بین گروه داستان‌سرایان و دوستداران افسانه‌های عشقی و پهلوانی خواستار فراوان داشته است. داستان در عشق آفتاب، دختر شاه خاور به فلک‌ناز، فرزند عزیز مصر است که پس از دشواری‌های فراوان به هم می‌رسند.

فلک‌نازنامه سروده تسکین شیرازی است که شاعر آن را به سال ۱۱۸۹ ق سرود. تسکین شاعری عرب‌تبار و شیرازی است که داستان فلک‌ناز، شاهزاده یهودی‌تبار مصری را به تشویق یکی از بزرگان شیراز به نام میرزاشرف در بحر هزج و شامل ۸۰۹۳ بیت به نظم درآورد. وی قبلاً از شاعری به نام ضیایی درخواست کرده بود که از عهده بر نیامد. وی از شاعران

عصر کریم‌خان است که از زندگی او اطلاعی در دست نیست. تنها براساس همین منظومه می‌دانیم نامش یعقوب و پدرش مسعود و مادرش عرنوبه نام دارند که خانواده آن‌ها در شهر قطیف بحرین سکونت داشتند. پدر و اجدادش از اعراب یهودی ساکن فلسطین بوده‌اند که به قطیف مهاجرت کرده و به دین اسلام درآمده‌اند. در یکی از نسخه‌ها نیز به اسم پسر شاعر به نام فلفان اشاره شده است. همچنین از برادرانش به نام‌های مجد و سعد نیز در مقدمه یاد می‌کند.

فلک‌ناز که در این داستان پسر پادشاه مصر است و خورشیدآفرین که پسر شاه چین است، معمولاً در داستان‌های عشقی فارسی نام دختر است و در این متن، برای نخستین بار است که به عنوان پسر معرفی می‌شوند. با توجه به مصری بودن فلک‌ناز و یهودی بودن اجداد شاعر، شاید داستان ریشه‌ای عبری داشته باشد که بعدها وارد متون اسلامی شده است. بنابر روایتی در یکی از چاپ‌های سنگی که نشان می‌دهد، افزوده باشد، نام اصلی فلک‌ناز افلاک بوده و داستان از روضه‌الصفاء نقل شده که در روضه‌الصفای میرخواند به چنین مطلبی اشاره شده و معلوم می‌شود پردازنده قصد مستندساختن داستان خود را داشته است. شاعر در نظم داستان، وزن و برخی بن‌مایه‌ها به خسرو و شیرین نظر داشته چنان‌که خود نیز در مقدمه بدان تصریح می‌کند. شاعر در چند جا مأخذ خود را کتاب سرو و گل معرفی می‌کند:

به هر منظوم و منثوری رسیدم کتابی به ز سرو و گل ندیدم (۶۵)

فلک‌نازنامه به تقلید از خسرو و شیرین و در بحر هزج مسدس مقصور سروده شده است. فلک‌ناز شاهزاده مصری و پسر عزیز پادشاه مصر، تبارش به حضرت یوسف می‌رسد. داستان فلک‌ناز به رغم وقوع حادثه در مصر، همچون داستان یوسف و زلیخا ریشه‌ای عبری دارد و احتمالاً بعدها وارد متون اسلامی شده است (تسکین، ۱۳۸۲: ۱۵).

شیوه شاعر در داستان‌پردازی همان است که در داستان‌های عامیانه مرسوم می‌بینیم. حوادث پی‌درپی، جنگ‌ها، اتفاقات عجیب و چنان داستانی به نظم آمده که مقبول طبع توده مردم بود، اما به لحاظ استحکام شعری از قوت و قدرتی برخوردار نیست؛ با وجود این، ابیاتی زیبا نیز در لابه‌لای اشعار دیده می‌شود و زبان البته ساده و نزدیک به زبان مخاطب است.

فلک‌نازنامه در میان داستان‌های عامیانه شهرتی بسزا دارد و گاه جزء کتب درسی مکتب‌خانه‌ها نیز بوده است. از این داستان روایت‌های دیگری نیز در دست است که مشهورترین آن سروده تسکین است و تاکنون بارها در ایران و هند و با نام‌های گوناگون چاپ شده است. که این موضوع نشان از علاقه مردم به این افسانه دارد. علاوه بر این در گذشته و هم اکنون نیز در میان ایلات و عشایر به عنوان شاهنامه فلک‌ناز خوانده می‌شود. از داستان فلک‌ناز چندین روایت شفاهی دیده می‌شود؛ از جمله روایت بلوچی در کتاب قصه‌های مردم (وکیلان، ۱۳۷۹: ۲۲۴) که تفاوت‌های اساسی با این داستان منظوم دارد.

خلاصه داستان چنین است:

عزیز مصر که فرزند ندارد، از خداوند می‌خواهد فرزندی به وی عطا کند. پس از مدتی خداوند پسری به او می‌دهد که او را فلک‌ناز می‌نامند. پسر کم‌کم بزرگ می‌شود و همگان می‌بینند که او بسیار زیباروی و در همه فنی استاد است و همواره همنشین بزرگان و عارفان است. او در همان کودکی موفق می‌شود دیوان را از بین ببرد و لشکر فاروق پادشاه روم را که قصد گرفتن خراج دارد، شکست دهد. اتفاقاً روزی تاجری به سرزمین خاور می‌رود که تصویری از فلک‌ناز به همراه دارد. آفتاب، دختر پادشاه خاور با دیدن تصویر عاشق فلک‌ناز می‌شود. اختر، غلام آفتاب تدبیری می‌اندیشد و تصویری از چهره آفتاب را با خود به سرزمین مصر می‌برد و با نقشه‌ای آن تصویر را به فلک‌ناز نشان می‌دهد و او با دیدن آن تصویر عاشق می‌شود و مشتری غلام خود را به دنبال آن دختر روانه می‌کند و به دنبال او خودش نیز روانه می‌شود. ابتدا به زیارت خانه خدا می‌رود و در بین راه حوادث فراوان را پشت‌سر می‌گذارد. یکی از این ماجراها، جنگ دو خواهر به نام‌های گل و سرو

با دشمنی دیرینه است. که اکنون پس از مرگ پدرشان بر آنها تسلط یافته است. دشمنان آنها اختشان و مهران به دلیل کمک فلکاناز به آن دو خواهر شکست می‌خورند. از سوی دیگر، خورشیدآفرین پسر دادبه شاه است که اختشان برای شکست دادن فلکاناز از او کمک می‌خواهد. با فهمیدن این نکته که فلکاناز فقط پهلوان نیست و در اصل شاهزاده است به او علاقه‌مند می‌شود و با او صلح می‌کند و مهران را می‌کشد. اختشان که از خورشیدآفرین بسیار خشمگین است، پری‌زاده‌ای به نام رنگین‌نگارین را مأمور می‌کند که او را برآید. بعداً مشخص می‌شود که برادر رنگین‌نگارین به دست دیوان اسیر است. خورشیدآفرین به او قول می‌دهد که برادرش را نجات دهد. او موفق می‌شود با کشتن دیوان نه تنها برادر رنگین‌نگارین را نجات دهد، بلکه دختری به نام شمسه را نیز که به دست دیوان اسیر است، رهایی بخشد. پس از همه این ماجراها، فلکاناز با سروآزاد و خورشیدآفرین با گل ازدواج می‌کنند. از سوی دیگر، آفتاب دختر پادشاه خاور که دلش برای فلکاناز بسیار تنگ شده است، به دنبال او روانه می‌شود. از سوی دیگر خبر به عزیز مصر می‌رسد که کشتی فلکاناز که عازم مکه بوده، در میان راه گرفتار طوفان شده است. پدر و مادرش با شنیدن این خبر بسیار ناله و زاری می‌کند. فاروق دشمن عزیز مصر که این خبر را می‌شنود، با خود می‌اندیشد که زمان انتقام فرارسیده است. به مصر حمله می‌کند و موفق می‌شود مصریان را شکست دهد. عزیز مصر کشته می‌شود و مشتری، غلام فلکاناز در طی یک شبیخون موفق می‌شود سلجوق، پسر فاروق را بکشد. شبی فلکاناز پدر را به خواب می‌بیند و وقتی بیدار می‌شود عزم بازگشت به کشور خود می‌کند و سرو و گل و خورشید نیز همراه او می‌آیند. از سوی دیگر، آفتاب نیز به سرزمین مصر می‌رسد. خورشیدآفرین وقتی علاقه او را به فلکاناز می‌بیند، با اجازه سروآزاد او را به عقد فلکاناز درمی‌آورد. فلکاناز به فکر انتقام خون پدرش می‌افتد. خورشیدشاه و جهان‌شاه تصمیم می‌گیرند به جای او به جنگ اختشان بروند. اختشان وقتی می‌بیند تاب مقابله با خورشید را ندارد، از شیدوس جادوگر کمک می‌خواهد و او خورشید را می‌رباید. پدر آفتاب نیز وقتی از ماجرای گریز دخترش آگاه می‌شود از پهلوانی به نام اسد یاری می‌خواهد. از سوی دیگر، ریحانه، دختر آن جادوگر، که عاشق خورشیدآفرین شده است، او را نجات می‌دهد. فلکاناز به جنگ فاروق می‌رود و در جنگ با پهلوان او اسد موفق می‌شود و فاروق اسیر می‌شود. خورشیدآفرین و فلکاناز یکدیگر را می‌یابند و پس از موفقیت در جنگ به مصر بازمی‌گردند. دختر فاروق را به عقد جهان‌شاه، برادرخوانده خورشیدآفرین، درمی‌آورند و خواهر فلکاناز نیز به همسری اسد. از سوی دیگر، دادبه پادشاه چین و ماچین که دلش برای پسرش خورشید تنگ شده است، طی نامه‌ای از او می‌خواهد که به کشورش برگردد. فلکاناز نیز همراه او روانه می‌شود و سه ماه در چین می‌ماند. پس از مدتی شبی در خواب می‌بیند که سروشی به او می‌گوید که زمان مرگ او و خورشید فرارسیده است. بدین ترتیب آنها از دنیا می‌روند و به دنبال آنها سرو و گل نیز می‌میرند.

۴. سراینده

سراینده این منظومه شاعری به نام ملا تسکین شیرازی است. در منابع اشاره‌ای به نام کوچک او نشده است. وی خود را عرب‌زاده، از شهر قطیف و از خاندان یعقوب می‌داند. مادرش قطیفی و پدرش عبری بود. تسکین این مثنوی را در ۱۱۸۹ق از روی تقریر دوست خود میرزا شرف سروده است. این اثر را ظاهراً شخصی به نام ضیایی آغاز کرده بود که تسکین آن را به انجام رسانده است (مرکزی، ۱۳۸/۱۵؛ منزوی، خطی، ۲۹۰۸/۴). این مثنوی به دو زبان فارسی و عربی موجود است (برای نسخه‌ها، رک: همانجا). تسکین شیرازی شاعری عرب‌تبار بوده که پدر و مادرش در بحرین سکونت داشته‌اند و او به شیراز مهاجرت کرده و در آن شهر اقامت گزیده است. وی در عصر کریم خان زند می‌زیسته و فلکانازنامه را به تشویق میرزاشرف، از بزرگان شیراز به رشته نظم درآورده است.

۵. سبک، زبان و بیان منظومه

زبان و بیان این داستان نیمه‌ادبی است و بعضی مواقع لحن حماسی به خود می‌گیرد. چون منظومه‌ای روایی و نقلی است، زبان و بیانی ساده دارد و نزدیک به زبان رایج مردم است. منظومه پر است از اصطلاحات، زبانزدها، مثل‌ها و واژگان عامیانه که بر لطف و شیرینی داستان می‌افزاید. اگر از عناصر ادبی مثل تشبیه و استعاره استفاده شود، بسیار ساده و کلیشه‌ای است. زبان و بیان تمام قهرمانان داستان، زبان و بیان روای است که دانای کل است. یکی از عناصر ساختاری و زبانی قصه‌های عامیانه، گزاره‌های قالبی است؛ این گزاره‌ها آغازین، میانی و پایانی هستند. مقصود از گزاره‌ها عبارات تکرارشونده‌ای هستند که معنایی خاص را می‌رسانند و اغلب ابزاری ساختاری برای تمایز زمان و فضا هستند. در این منظومه نیز چند نمونه از این گزاره‌ها را در آغاز و میانه داستان می‌بینیم.

۱-۵. جنبه‌های زبانی

اصطلاحات، کنایات، مثل‌واره و عبارت‌های عامیانه فراوانی در داستان مشاهده می‌شود. در زبان داستان برخی از گزاره‌های قالبی را می‌بینیم که یا در آغاز است و یا در میانه. این گزاره‌ها حکم عناصر انسجامی را دارد که پیوند بخش‌ها را برقرار می‌کنند. بخش دیگری از کلیشه‌های زبانی سوگندها و ناسزاها هستند که در این منظومه نیز به‌وفور دیده می‌شوند. برای تبیین بیشتر به مواردی در ذیل اشاره می‌شود:

اصطلاحات عامیانه: آفرین گفتن (ص ۷۶، ۱۱۵، ۱۸۴، ۲۰۶)، لاف زدن (ص ۷۳)، ز حد خویش پا بیرون نهادن (ص ۸۰)، از سگ کمتر بودن (ص ۸۰)، خون جگر خوردن (ص ۱۰۰)، دل‌خون شدن (ص ۱۰۹)، کار از دست رفتن (ص ۱۸۲)، نور علی نور (ص ۱۸۷)، نماز بردن به معنای احترام گذاشتن (صص ۹۵، ۲۳۵)، پرستار کسی بودن به معنای خدمتگزاری کردن (ص ۲۳۶)، سر بر باد دادن (ص ۸۵)، خشک و تر سوختن (ص ۲۵۶).

کنایات: بازو جنبانیدن (ص ۷۶)، آهنگ کسی کردن (صص ۷۶، ۱۰۹)، رخ زرد شدن (ص ۸۵)، انگشت حیرت به دندان گرفتن (ص ۱۰۹)، دست ز خون مردمان رنگین کردن (ص ۷۱)، شر کم کردن (ص ۷۴)، انگشت بر دیده نهادن (صص ۹۲، ۲۸۶)، بازار گرمی کردن (ص ۹۳)، جامه دریدن (صص ۲۶۰، ۹۷)، گوی بردن (صص ۱۰۳، ۱۲۱، ۱۲۳)، دم زدن (ص ۱۱۳)، کسی را تمام کردن (ص ۱۰۹)، گریبان دریدن (ص ۱۱۹)، عنان کشیدن (ص ۱۲۴)، کمر بستن (ص ۱۲۷)، از بن بیخ کسی را کندن (ص ۱۴۵)، مردی نشان دادن (ص ۱۴۷)، دمار برآوردن (ص ۱۷۶)، گردن پیچیدن (ص ۱۸۲)، در پوست خود نگنجیدن (ص ۱۹۷)، قدم رنجه کردن (ص ۲۰۷)، پشت پا زدن (ص ۲۵۴)، مهره کج باختن (ص ۲۷۷)، با خاک مساوی کردن (ص ۲۵۶)، دست رد به سینه زدن (ص ۲۶۸)، سر به عیوق رسیدن (ص ۲۸۳)، دست به دندان گزیدن (ص ۲۹۳)، هوش از سر رفتن (ص ۲۵۴)، گره اندر جبین زدن (ص ۷۱).

مثل‌واره‌های عامیانه: ز شادی روی شه چون لاله بشکفت (ص ۷۶)، به سلطان حمله آور گشت چون شیر (ص ۸۴)، پدر از آن سخن چون غنچه بشکفت (ص ۸۷)، چو مار سر زده بر خود پیچید (ص ۸۷)، به‌سان بید لرزان پای تا سر (ص ۹۱)، چو سگ غرید (ص ۹۶)، کشیدی نعره چون ابر بهاری (ص ۱۱۰)، برون شد همچو برق از پیش شیران (ص ۱۱۰)، ازین سودا به خود پیچید چون مار (ص ۱۴۰)، برآورد از جگر یک نعره چون شیر (صص ۱۴۱، ۱۸۴، ۲۰۴)، از این سودا به خود چون بید لرزید (ص ۱۷۱)، کزان نعره زمین چون باد لرزید (ص ۲۳۳)، بر ایشان روز روشن کرد چون قیر (ص ۲۸۳)، روم تا قلعه همچو باد صرصر (صص ۲۷۷، ۲۹۵).

ضرب‌المثل‌های عامیانه: چو پیل یاد هندوستان کردن (ص ۹۱)، گرگ باران دیده بودن (ص ۱۱۳)، گهی بر زین و گهی زین به پشت بودن (ص ۱۱۳)، که شب آستن است آیا چه زاید (ص ۱۸۰)، که آب رفته باز آمد در این جوی (ص ۲۱۸)، طریق گردش دوران چنین است/ که گاهی سرکه گاهی انگبین است (ص ۲۵۷).
گزاره‌های قالبی: گزاره آغازی:

کسانی کاین سخن را ساز کردند حکایت را چنین آغاز کردند (ص ۶۷)،

گزاره میانی همچون: غرض (صص ۸۸، ۲۹۵)، قضا (صص ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۸، ۱۲۲، ۳۱۱، ۳۴۱)، چنین گویند دانایان اخبار .. (ص ۲۳۴)،

ز خورشید آفرین گویم سخن باز	کنم از شرح وی یک شمه آغاز (ص ۲۰۳)
سخن پرداز این دلکش حکایت	حکایت را چنین سازد روایت (ص ۲۴۵)
در گنج سخن را باز کردم	سخن از مشتری آغاز کردم (ص ۲۵۸)
سخن پرداز استاد یگانه	سخن زد این چنین اندر زمانه (ص ۲۸۴)
چو زد استاد معنی کلک زرکار	به این صورت سخن را کرد اظهار (ص ۲۸۸)
سخن پرداز این کاشانه راز	بدین آئین حکایت را کند ساز (ص ۳۶۶)
بیا بشنو حکایت را ز آغاز	که چون بیرون شد از میدان فلک‌ناز (ص ۱۴۷)
سخن پرداز این شیرین فسانه	سخن سازد چنین اندر زمانه (ص ۱۶۴).

سوگندها:

قسم بر مذهب و بر دین عیسی	به انجیل و به اورنگ کلیسا (ص ۷۹)
به حق عاشقان پاک پازت	به حق محرمان اهل رازت
به حق طاعت پیغمبرانت	به شب خیزان کوی رهروانت
به حق سوره یس و طه	به حق عاشقان پر بلاها
به آن آوارگان از خانمان‌ها	به طایرهای دور از آشیان‌ها (ص ۱۰۶)
به حق مصطفی و شاه مردان	اجابت کن دعای دردمندان
به حق آب چشمان یتیمان	به سوز درد و اندوه غریبان
به حق عاشقان پاک پازت	به صدق صادقان اهل رازت (ص ۱۴۸)
قسم بر قامت سرو بلندت	به گیسوی مسلسل چون کمندت
به زلف پیچ پیچ عنبرینت	به لعل جانفزای شکرینت
به شهلای نرگسان پر خمارت	به خال هندوی عنبر نگارت
به قلاب محبت‌های یاران	که آرد دوست را با دوستداران (ص ۱۹۵)

ناسزاها: زشت (صص ۷۲، ۷۴، ۳۵۱)، ملعون (صص ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۸۱، ۲۹۳، ۳۱۷، ۳۴۹، ۳۵۱)، منکر (صص ۷۳، ۱۰۸)، ابتر (ص ۸۴)، غدار (صص ۱۷۱، ۲۸۱)، لعین (صص ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۷، ۳۴۸، ۳۵۱)، پلید شوم گمراه (ص ۲۸۱)، سگ عفريت غدار (ص ۲۸۱)، مکار (ص ۲۸۳)، شوم کافر (صص ۲۸۷، ۳۵۱)، عفريت منکر (ص ۳۱۷)، نامرد (ص ۳۲۹)، لابلالی (ص ۳۲۹).

۲-۵. جنبه‌های ادبی

بلاغت داستان بیشتر در حوزهٔ وصف‌ها و اغراق‌هاست؛ اغراق در خط آموزی فلک‌ناز:

چنان در علم خط گردید استاد که ابن مقله را می داد ارشاد (ص ۶۹)

اغراق در جنگاوری فلک‌ناز:

چنان شد در سواری چست و چالاک که با چوگان ربودی گوی افلاک
به سان گردن شیران دو بازوش نبود اندر برابر هم ترازوش
اگر شمشیر راندی در دل سنگ گرفتی خاک از شمشیر او رنگ (ص ۶۹)

اغراق در زیبایی فلک‌ناز:

چو مه در خوب رویی گشت مشهور که بردی رشک از رخسار او حور
رخش سرکوب خورشید جهان شد ز نور او منور آسمان شد
دو طاق ابرویش در دلبری طاق به دیدار رخش خورشید مشتاق (ص ۶۹)

...

توصیف: توصیف بخش مهمی از داستان‌های عامیانه را دربرمی‌گیرد که بیشتر شامل توصیف اشخاص و صحنه‌ها می‌شود. وصف اشخاص بیشتر شامل وصف زیبایی افراد می‌شود؛ مانند وصف فلک‌ناز:

دو طاق ابرویش در دلبری طاق به دیدار رخش خورشید مشتاق
کمان ابروانش هر که دیدی ز تیر آن کمان در خون تپیدی
لب لعلش به رنگ لعل و یاقوت که دل را قوت آمد روح را قوت (ص ۷۰)

وصف زیبایی آفتاب:

شهنشاه جهان را دختری بود چه دختر دختری نیک اختری بود
به عشوه دل فریبی نازنینی در اقلیم نکویی بی قرینگی
لب لعلش حلاوت بخش چون قند گه گفتار هنگام شکرخند
گه رفتار آن شیرین شمایل خجل از قامتش شد سرو مایل (ص ۸۹)

وصف زیبارویان ختن:

بتان سرواندام قصب پوش همه با عشرت و بانای و بانوش
زلیخا طلعت و یوسف جمالند به عالم باغ خوبی را نهالاند
همه میناپرست و پرنیان پوش ز خون عاشقان هر یک قدح نوش (ص ۱۲۰)

وصف زیبایی گل:

به سان ماه کاندرا پرده باشد بساط خرمی گسترده باشد
رخ چون آفتاب آن پری رخ شکسته رونق خوبان خلیج (ص ۱۲۱)

وصف سرو:

قدش سرو است و نامش سرو آزاد ز داغش پا به گل مانده است شمشاد
کمر بندد چو مردان روز میدان رباید گوی مردی را ز مردان
به صورت هست چو خورشید آفاق به دیدار رخش خورشید مشتاق (ص ۱۲۱)

وصف خورشیدآفرین:

قدش مانند سرو بوستان بود رخش گلگون به رنگ ارغوان بود
 ز رخسارش ید و بیضا نمودی ز خوبان گوی خوبی در ربودی
 دو چشم نیم خوابش فتنه انگیز دو مژگانش سنان آسا و خونریز (ص ۱۵۸)
 وصف زمان، مانند طلوع صبح زیاد به چشم می خورد:

چو خورشید جهان آرا ز کهسار منور کرد عالم را ز رخسار (ص ۷۵)
 سحر چون خسرو عالم علم زد شه زنگی سوی مغرب قدم زد (ص ۸۲)
 برون آمد عروس هفت کشور ز نورش هفت کشور شد منور (ص ۸۷)

و (صص ۹۶، ۱۰۷، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۶۹، ۲۶۰، ۲۲۶، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۹۷، ۳۲۲، ۴).

۶. ارزش‌های مردم‌شناختی اثر

بخش دیگری از محتوای قصه‌ها را آداب و رسوم و سنن اجتماعی تشکیل می‌دهند. اطلاعات تازه‌ای می‌توان از این قصه‌ها درباره زندگی شخصی، اجتماعی، قوانین و قواعد اجتماعی، آداب و رسوم و فرهنگ خاص هر منطقه و سایر مسائل جامعه‌شناسی و مردم‌شناختی آن جامعه استخراج کرد.

آداب و رسوم: یکی از ارزش‌های کتاب، اشارات فراوان به آداب و رسوم آن دوره است که از خلال کتاب برمی‌آید. برخی از این آداب و رسوم عبارتند از: برگزاری آیین باستانی عید نوروز و خلعت بخشیدن پادشاه به درباریان (ص ۱۶۵)، فرستادن فلک‌ناز به مکتبخانه در سن هفت سالگی برای تعلیم و تربیت (ص ۶۹)، عقدبستن بزرگان، سرو و فلک‌ناز و خورشیدآفرین و گل با یکدیگر (ص ۲۴۸)، گریبان دریدن و گیسو بریدن کنیزان برای سوگواری (ص ۲۵۵)، انعام بخشیدن پادشاه، بزرگان و اهالی شهر را با به دنیا آمدن فرزندش (ص ۶۸)، نذرکردن فلک‌ناز (ص ۷۸) آذین بستن شهر در هنگام شادی (صص ۲۴۲، ۲۱۷، ۶۹)، مطرب و نوازندگی (ص ۲۱۸)، مراسم ازدواج (ص ۲۴۸) اسطربلاب زدن برای فهمیدن آینده کودک (ص ۳۵۵) و اشاره به آداب درباری و نظامی مانند: آرایش سپاه (یزکدار) (ص ۸۱)، طبل آسایش زدن پس از جنگ (ص ۸۵)، طبل بازگشت زدن (ص ۸۵)، خلعت دادن به اسرا هنگام آزادکردن آن‌ها (ص ۸۸)، شبروی و وسایل و ملزومات آن از قبیل کمند و خنجر (ص ۹۸)، کوس شادی زدن (ص ۲۰۲)، آینه‌کاری برگستوان اسب (ص ۲۱۸)، کوس نواختن هنگام پیروز شدن (ص ۶۹)، مهر کردن نامه (ص ۷۹)، پیشکش بردن برای شاه جدید (ص ۱۴۵)، آذین بستن شهر هنگام جلوس شاه جدید (ص ۱۴۵)، رسم استقبال از شاهان (ص ۱۶۱)، رسم نثارکردن برای بزرگان (ص ۱۷۹)، خیمه و خرگاه شاهی (صص ۳۴۰، ۲۴۰، ۱۸۱)، جلّاد دربار (ص ۱۸۷)، رسم زمین‌بوسی نزد شاهان (ص ۱۸۹، ۲۸۴)، رسم انداختن سر خصمان جلوی پای اسب بزرگان به عنوان تحفه و هدیه (ص ۲۰۶)، رسم پایین آمدن از اسب برای احترام بزرگان (ص ۲۰۶)، رسم پیاده رفتن در رکاب شاهان (ص ۲۰۷)، رسم فرستادن سر دشمنان برای بزرگان (ص ۲۰۶)، بوسیدن رکاب شاهان (صص ۳۸۵، ۲۱۷)، اتمام حجّت با نامه به سپاه دشمن (ص ۲۲۲)، خلعت دادن بزرگان به زیردستان (ص ۲۷۲)، نثار کردن برای نامه بزرگان (ص ۲۸۷)، رسم انعام دادن شاهان به زیردستان (ص ۳۸۴)، بوسیدن زانوی بزرگان (ص ۳۸۵) و اشاره به برخی از اصول اخلاقی مانند: دادگری و عدالت ورزی پادشاه (صص ۳۸۳، ۲۶۷)، طلب حلالیت به هنگام وداع با خویشان (ص ۲۷۴)، قناعت پیشه کردن و خلوت گزیدن (ص ۲۱۵)، دستگیری خویشان و مستمندان (ص ۲۴۹) و....

باورهای عامه و اعتقادات: عقیده به اینکه رسول را جرمی نیست و نباید او را زندانی کرد (ص ۷۹)، عقیده به وجود پری (ص ۱۱۲)، عقیده به اسم اعظم (ص ۱۱۳)، عقیده به چشم‌زخم (ص ۱۱۹)، عقیده به افلاک هفت‌گانه (ص ۱۸۱)، عقیده به آتش زدن پر پری و کمک پری به شخص (ص ۲۳۲، ۲۳۵)، عقیده به طلسم و افسون (ص ۲۸۲)، عقیده به وجود اسم اعظم (ص ۳۰۵)، عقیده به فال و شگون بد زدن (ص ۳۲۹).

مسائل دینی و مذهبی: آغازشدن نامه پادشاهان و بزرگان با حمد و ستایش خداوند (صص ۲۲۲، ۳۵۹)، تسبیح و عبادت خداوند (صص ۳۹۱، ۳۱۱، ۷۵)، وضوگرفتن (صص ۷۵، ۱۱۰)، مناجات با خداوند (صص ۷۶، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۴۸، ۲۳۴)، شکرگزاری خداوند (صص ۱۱۰، ۱۹۳، ۲۶۰، ۲۴۹)، توکل بر خداوند (صص ۳۱۴، ۲۵۳، ۱۸۳، ۱۴۶، ۱۰۱، ۸۱)، دعا کردن (صص ۱۸۳، ۱۹۲، ۱۹۹، ۳۷۹)، حج رفتن فلک‌ناز و طواف خانه خدا (ص ۱۰۲)، اعتقاد به تقدیر الهی (صص ۷۱، ۸۹، ۱۴۴، ۱۷۵، ۱۹۲، ۲۵۰، ۳۱۵، . . .) و تلمیح به پیامبران الهی؛ مانند: آدم^(ع) (ص ۵۷)، ابراهیم^(ع) (ص ۵۷)، خضر^(ع) (صص ۲۳۴، ۲۹۵)، موسی^(ع) (ص ۵۷)، یوسف^(ع) (صص ۱۲۰، ۱۶۲) و حضرت محمد^(ص) (صص ۵۸، ۵۹، ۶۰).

۷. عناصر داستانی

طرح و شخصیت‌پردازی از عناصر اساسی هر داستان محسوب می‌شوند.

۷-۱. طرح

داستان ماجرای عزیز مصر است که سال‌ها آرزومند داشتن فرزندی است. با عنایت خداوند صاحب پسری ژردانه می‌شود و نام او را فلک‌ناز می‌گذارند. آفتاب، دختر شاه خاور با دیدن تصویر زیبای فلک‌ناز عاشقش می‌شود و عکس خویش را به مصر نزد فلک‌ناز می‌فرستد. شاهزاده فلک‌ناز هم دل به وی می‌دهد و از کشور خود مصر حرکت می‌کند و رهسپار کشور معشوق می‌گردد. در میان راه درگیر ماجراجویی‌ها و حوادث بسیار می‌شود و سرانجام به کشور خویش باز می‌گردد. روابط علی و معلولی داستان مانند تمام داستان‌های عامیانه فارسی ضعیف است و بیشتر اتفاق‌های داستان بر حسب تصادف است. زاویه دید داستان، سوم شخص و روای، دانای کل است.

۷-۲. شخصیت‌پردازی

پنجاه و سه شخصیت در این داستان نقش‌آفرینی می‌کنند. شخصیت‌های داستان به جز دو تن (بهرام و بهمن) همگی ایستا هستند و هیچ‌گونه تغییر و تحولی در منش یا رفتار آنها صورت نمی‌گیرد. شخصیت تیپ‌شده‌ای در داستان مشاهده نمی‌شود. همه آنها همچون قصه‌های سنتی تک بعدی‌اند. شخصیت‌های مثبت عبارتند از: عزیز مصر، مادر فلک‌ناز، فلک‌ناز، مشتری، سوداگر مصری، ماه خاور، آفتاب، اختر، زهره، ناخدای کشتی، بازوی کمانگیر، آزادشاه، گل، سرو، منشور، همایون، بهمن و بهرام، دادبه شاه، سوسن، جهان‌شاه، رنگین‌نگارین، جهان‌زیر، فرقدان شاه، اسد، مهر، شمس، میزان و شخصیت‌های منفی؛ عبارتند از: دو دیو ملعون، فاروق، سلجوق، کیانوش، مریخ، اختشان، مهران، صور، سنبل و شیدوش. از بین نام شخصیت‌های داستان برخی معنی دارند؛ مثل: فاروق، سلجوق، کیانوش، اسد، سام، کیخسرو، کی‌منش، همایون، زهره، میزان و برخی بی‌معنی: جهان‌زیر، رنگین‌نگارین، شیدوش. بعضی نام‌ها عربی است؛ مثل: فاروق، سلجوق، مشتری، مرزوق، میزان، اسد، ریحانه، فرقدان، مریخ، زحل، منشور، صور، شمس و برخی دیگر فارسی: فلک‌ناز، کیانوش، آفتاب، اختر، زهره، گل، سرو، مهران، همایون، بهمن، بهرام، سوسن، سنبل، خورشیدآفرین، رنگین‌نگارین، جهان‌زیر، سام، شبرنگ، کیخسرو، کی‌منش.

۷-۳. زمان و مکان

زمان وقوع داستان مبهم، نامعین و فرضی است. این بی‌زمانی به معنی عدم توالی حوادث و رویدادها نیست و حوادث یکی پس از دیگری روی می‌دهد. مکان‌ها برخی واقعی؛ مانند: مصر (صص ۷۰، ۷۳)، چین (صص ۱۳۱، ۷۰)، یمن (صص ۱۰۳)، روم (صص ۱۲۱)، خوارزم (صص ۱۲۶)، سمرقند (صص ۱۵۸)، قسطنطنیه (صص ۲۷۶) و برخی نیمه‌واقعی؛ همچون: خاور (صص ۷۰)، قاف (صص ۷۳)، مروه (صص ۷۸)، عدن (صص ۱۰۴)، فرخ آباد (صص ۱۱۲)، خان‌بالغ (صص ۱۱۸)، خطا (صص ۱۱۸)، ماچین (صص ۱۲۱)، هامون (صص ۱۲۸)، بلغار (صص ۱۳۹)، شاداب (صص ۱۴۲)، خلخ (صص ۱۵۱)، سیواس (صص ۲۷۶)، کماخش (صص ۲۸۰) و تاتار (صص ۳۶۲) هستند.

۸. بن‌مایه‌های داستانی

بن‌مایه‌های رایج داستان‌های عامیانه در متن به فراوانی دیده می‌شود و رنگ حماسی آنها بیشتر است، چون داستان طرحی عاشقانه- عیاری دارد.

۸-۱. بن‌مایه‌های عیاری

لباس مبدل پوشیدن: زهره در شب لباس مبدل می‌پوشد و به زندان می‌رود و مشتری را نجات می‌دهد (صص ۹۷).
پیشگویی: اخترشناسان آینده دیوان را پیشگویی می‌کنند و می‌گویند که هلاک دیوان به دست جوانمردی مصری خواهد بود (صص ۷۴).

کمندافکنی: زهره سلاح شب‌روی برتن می‌کند و به بام زندان کمند می‌افکند و مشتری را نجات می‌دهد (صص ۹۸)، خورشیدآفرین در چاه دیوان کمند می‌افکند و داخل می‌شود و شمس و جهان‌زیر را نجات می‌دهد (صص ۲۳۲).
تعقیب شکار: خورشیدآفرین برای شکار عازم دشت و صحرا می‌شود که ناگهان آهوئی در برابر وی ظاهر می‌شود. خورشید آهو را تعقیب می‌کند و پس از چندی آهو به شکل رنگین‌نگارین تغییر شکل می‌دهد.

شیرکشی (صص ۱۰۹، ۱۱۰)، اژدهاکشی (صص ۱۵۹، ۳۰۷) و دیوکشی (صص ۱۵۹، ۳۰۵)

حوادث شگفت: رنگین‌نگارین یکی از پرهایش را آتش می‌زند و عفریت‌هایی نمایان می‌شوند (صص ۲۳۸)، جادوگری با افسون و جادو خویش را به صورت مار، شیر، گرگ و ببر و پیل در می‌آورد (صص ۳۰۵)، وقتی فلک‌ناز با تضرع و زاری به مناجات با خداوند می‌پردازد، هاتقی از غیب وی را آواز می‌دهد که به زودی خورشیدآفرین را خواهد یافت (صص ۳۰۳)، فلک‌ناز به هنگام سختی، پر رنگین‌نگارین را در آتش می‌سوزاند و رنگین‌نگارین بالفور حاضر می‌شود (صص ۳۰۹). رنگین‌نگارین که در واقع پری بود و خویش را در ابتدا به شکل آهو پیش چشمان خورشیدآفرین درمی‌آورد (صص ۲۳۰)، وقتی خورشیدآفرین برای خوردن آب به چشمه ای می‌رسد، دستی از چشمه بیرون می‌آید و جام مرصع می‌نابی را به وی می‌دهد (صص ۲۲۹).

انسان‌های شگفت: وقتی فلک‌ناز به جستجوی خورشیدآفرین می‌پردازد، انسانی سبزپوش در برابر وی ظاهر می‌شود و با وی سخن می‌گوید و وی را نوید پیروزی می‌دهد (صص ۳۰۳)، شاه‌زنگی با چهل‌گز قد که راه ده ساله را یک ماهه طی می‌کند (صص ۳۶)، شاه‌زنگی و برادرش، شبرنگ که آدمی‌خوار هستند (صص ۳۱۳).

جانوران شگفت: اژدهای هفت سر (صص ۳۰۷)، دیوی با صد دست (صص ۳۰۷).

مکان‌های عجیب: چاهی در کوه خارا که مکان دیوان است (صص ۲۳۱)، کوه قاف (صص ۷۳)، کوه کماخش (صص ۲۸۰).

اشیای عجیب: تیغ فولادی که در قصر دیو موجود است و بر روی آن نوشته شده است که این دیو فقط با این شمشیر کشته خواهد شد و خورشیدآفرین به آن تیغ دست می‌یابد و دیو را به هلاکت می‌رساند (ص ۲۳۳)، رنگین نگارین به هنگام وداع، سه پر خویش را به خورشیدآفرین می‌دهد تا به هنگام سختی و مشکلات نجاتش دهد (ص ۲۳۷)، شمسه لوحی دارد که هرکس از آن آب بنوشد، عاقل و هوشیار می‌گردد (ص ۳۵۳)

موجودات افسانه‌ای: دیو (صص ۷۲، ۲۳۲)، پلنگ آدمی‌خوار (ص ۱۱۲)، رنگین نگارین که در واقع پری بود (ص ۲۳۰)، جهان‌زیر (ص ۲۳۴)، شیدوش (ص ۲۸۰)، ریحانه جادو (ص ۲۸۵)، اژدها (ص ۳۰۷)

۸-۲. بن‌مایه‌های داستان‌های عاشقانه

بی‌فرزندی: عزیزمصر سالیان سال صاحب فرزند نمی‌شد و بعد از مناجات به درگاه خداوند صاحب فرزند می‌شود. عاشق شدن با تصویر: آفتاب با دیدن تصویر زیبای فلک‌ناز در تحفه‌های سوداگر مصری دل از کف می‌دهد و مدهوش می‌شود (ص ۹۰). فلک‌ناز هم با دیدن تصویر نقاشی شده آفتاب عاشقش می‌شود.

گذر از آب به سلامت: به هنگام سفر فلک‌ناز در دریا، دریا طوفانی و کشتی غرق می‌گردد و همه مسافران به جز فلک‌ناز و ناخدا در دریا جان می‌سپارند (ص ۱۰۵).

سفر: فلک‌ناز برای دیدار آفتاب راهی سرزمین خاور می‌شود و در طی سفر حوادث بی‌شماری برایش پیش می‌آید. زاده‌شدن در خاندان شاهی: فلک‌ناز فرزند پادشاه مصر است. آفتاب دختر شاه خاور است. سرو و گل دختران آزادشاه هستند. خورشیدآفرین فرزند پادشاه ماجین است.

ناشناس ماندن: فلک‌ناز در ابتدا نزد گل و سرو خویش را تاجری به نام بهروز معرفی می‌کند که در سفر دریا، کشتی‌اش غرق می‌شود (ص ۱۶۴).

خواب و رؤیا: شبی عزیز مصر به خواب فلک‌ناز می‌رود و وی را از مرگ خویش و حوادث پیش آمده آگاه می‌کند (ص ۲۶۱).

دیدارهای نهانی: آفتاب برای دیدار فلک‌ناز، پنهانی و بدون اجازه پدرش راهی سرزمین مصر می‌شود.

تحمل سختی: برای فلک‌ناز از بدو تولد تا روزگار وفات، حوادث متعدد و طولانی روی می‌دهد. همچنین آفتاب و فلک‌ناز برای دیدار و رسیدن به وصال هم سختی‌ها و حوادث بی‌شماری را تحمل می‌کنند.

عشق‌های حاشیه‌ای: مشتری با دیدن رخسار زیبای زهره عاشق می‌شود (ص ۹۵)، زهره با دیدن مشتری دل از کف می‌دهد (ص ۹۵)، فلک‌ناز با دیدن سرو پریچهر، یک دل نه صد دل، عاشق و دل‌باخته‌اش می‌شود (ص ۱۲۲)، گل عاشق و سرگشته فلک‌ناز می‌شود (ص ۱۶۴)، خورشیدآفرین با دیدن چهره زیبای گل عاشقش می‌شود (ص ۱۹۱)، شمسه عاشق جهان‌زیر در چاه دیوان می‌شود (ص ۲۳۵)، رنگین نگارین عاشق خورشیدآفرین می‌شود (ص ۳۵۲)

۹. ریخت‌شناسی داستان

ساختار روایی و ریخت‌شناسی داستان را براساس روش ولادیمیر پراپ (۱۹۷۰-۱۸۹۵) اما با کارکردهایی متفاوت و تاحد ممکن می‌توان انطباق داد:

۱. پدر عاشق یا معشوق (شاه، وزیر، حاکم) بی‌فرزند است: پادشاه مصر که رعیت‌نواز و دانش‌دوست است، هیچ غمی ندارد جز داشتن فرزندی نسبی. شاه مصر با عجز و نیاز به درگاه خداوند دعا می‌کند و خداوند نیز دعایش را مستجاب کرده و فرزندی زیبا به او عنایت می‌کند. پادشاه نیز درویشان را می‌نوازد و نامش را فلکاناز می‌گذارد.
۲. عاشق مراحل رشد را به سرعت طی می‌کند: شاه مصر فلکاناز را می‌پرورد تا در هفت‌سالگی خواندن و نوشتن و در دوازده‌سالگی فنون سوارکاری و تیراندازی را می‌آموزد. جز آن، مجلس‌آرا و هنرنا نیز هست.
۳. عاشق از کاری نهی می‌شود: شبی پیری پارسا سخن از کعبه می‌گوید و دل جوان هوای کعبه می‌کند. اما پدر راضی نیست؛ زیرا از مرگ فرزند و دوری او نگران است. فلکاناز پدر را چنین قانع می‌کند که:
اگر گیرد کسی را مرگ ناگاه چه در خانه چه در غربت چه در راه
۴. نهی نقض می‌شود: فلکاناز راه سفر پیش می‌گیرد و به‌راه می‌افتد، اما هنوز از شهر دور نشده است که دو جانور دیوگونه به شهر حمله می‌کنند. فلکاناز به‌قصد هلاک دیوان سلاح می‌پوشد و هردو دیو را می‌کشد و اجازه سفر می‌خواهد که این‌بار نامه‌ای از پادشاه روم مبنی بر درخواست خراج و باج می‌رسد و او را تهدید به جنگ می‌کند. فلکاناز که در مجلس حضور دارد، از این تهدید خشمگین شده و نامه را پاره می‌کند و به جنگ فاروق، پادشاه روم می‌رود. پس از نبردهای پیاپی و جنگ‌های تن‌به‌تن سرانجام به سپاه دشمن شبیخون می‌زند و آن‌ها مجبور به آشتی و صلح می‌شوند.
۵. عاشق با شنیدن وصف معشوق یا دیدن وی در خواب یا بیداری یا دیدن تصویر او عاشق می‌شود: یکی از بازرگانان مصری که به خاور رفته، تصویری از فلکاناز را به مهر، شاه خاور پیشکش می‌کند. شاه نیز هدایا را سر بسته برای دخترش آفتاب می‌فرستد. آفتاب که در زیبایی بی‌همتاست، وقتی که تصویر فلکاناز را می‌بیند:
بزد آهی و شد از عشق بی‌هوش چو تصویر آن پری گردید خاموش
۶. عاشق بیمار و زردرو می‌شود و انزوا می‌گزیند یا با وحشیان انس می‌گیرد: آفتاب که از شدت عشق بی‌تاب شده است، دایم می‌گرید.
۷. عاشق درباره معشوق اطلاعاتی کسب می‌کند: اختر، کنیز رازدار آفتاب حال او را جويا می‌شود و دختر شاه خاور پرده از راز دل برمی‌دارد:
که دل شد پیش این صورت گرفتار گرفتارم تو دلبر را به دست آر
اگر پرسى که دل را حال چون است مگویش دل نه دل یک‌قطره خون است
- اختر نزد بازرگان می‌رود تا حقیقت حال صاحب تصویر و چاره‌جویی این عشق لاعلاج را بیابد. بازرگان چاره را آن می‌داند که تصویر آفتاب را صورتگری چابک نقش کند تا آن را به فلکاناز رساند. بی‌گمان او نیز خواستار صاحب تصویر می‌شود. آفتاب این تدبیر را می‌پسندد و صورتگری ماهر درحال، صورت وی را می‌کشد و آن را به بازرگان می‌دهد و قسم می‌دهد که اگر فلکاناز را به من برسانی تو را از زر و سیم بی‌نیاز سازم. بازرگان روانه مصر می‌شود و تصویر را به‌همراه هدایایی به فلکاناز می‌دهد. فلکاناز نیز به‌محض دیدن تصویر دل‌باخته و بی‌قرار می‌گردد و توصیف بازرگان از آفتاب نیز آتش او را تیزتر می‌کند.
۸. عاشق به قصد حرکت به سرزمین عاشق به بهانه شکار یا زیارت منزل را ترک می‌کند: فلکاناز به دیدن تصویر به سرعت باد، مشتری و یکی از امیران دلیر خود را روانه خاورزمین می‌کند. چون مشتری به مصر می‌رود و پیغام آفتاب را

می‌رساند، شور عشق فلک‌ناز بی‌اندازه می‌شود. پس به‌بهانه زیارت کعبه از پدر اجازه سفر می‌گیرد و به مشتری می‌سپارد اگر آفتاب به مصر آمد از او پذیرایی کند. ده غلام و کنیز می‌گیرد و رو به راه می‌نهد.

۹. عاشق سفر دریا پیش می‌گیرد و کشتی او در دریا غرق می‌شود و نجات می‌یابد: فلک‌ناز ماجراجو به قصد دیدار این زیبای عدنی به آنسو می‌رود. در راه گرفتار طوفان در دریا می‌شود و با دعای او طوفان می‌ایستد. اما تمام مسافران کشتی در دم جان می‌دهند و جز ناخدا کسی زنده نمی‌ماند. در سفری دیگر نیز فلک‌ناز در راه گرفتار طوفان و شکستگی کشتی و سرگردانی می‌شود، اما نجات می‌یابد و به شهر خانبالغ می‌رسد.

۱۰. عاشق به جایی ناشناس (جزیره، شهر پریان) وارد می‌شود: فلک‌ناز به اتفاق ناخدا به جزیره‌ای می‌روند.

۱۱. یاری‌رسانان به عاشق کمک می‌کنند تا به وصال برسد: فلک‌ناز در راه یمن به پیروی روشندل و جهان‌دیده می‌رسد. پیر از زنان و دختران زیبای یمن برای او وصف‌ها می‌کند، خصوصاً پری‌چهره‌ای عجیب که در زیبایی بی‌همتا است و عاشقان بی‌شمار دارد و هرکس که در عشق نیتی ناپاک و قصد هوس‌رانی داشته باشد، همان‌لحظه دو شاخ بر سرش می‌روید.

همچنین وقتی فلک‌ناز پس از دو روز به کوهی می‌رسد، پیری خمیده‌قامت آن‌جاست و او راه شهری به نام فرخ‌آباد را به فلک‌ناز نشان می‌دهد که پادشاهش جمشید است و در راه رسیدن به آن‌جا دو پلنگ خفته‌اند. بی‌واهمه راه‌گذر را از پیر می‌گیرد و دو پلنگ را با یک ضربه از پای درمی‌آورد.

۱۲. در کنار جریان اصلی داستان، عشق‌های حاشیه‌ای نیز شکل می‌گیرد: در بزم آفتاب، ماهرویی بزم‌آرا به نام زهره، دختر عطار وزیر است که در زیبایی بی‌همتا است. مشتری فریفته او می‌شود و زهره نیز با دیدن مشتری دل‌باخته او می‌گردد. این اولین عشق حاشیه‌ای است که در جریان داستان اصلی شکل می‌گیرد. سپس مهران که خواستار سرو گل است اما او دل در گرو فلک‌ناز، رهایی‌بخش خود، بسته است. در مجلس بزم، خورشیدآفرین نیز عاشق گل می‌شود. سرانجام گل که بر جای پدر نشسته، با خورشیدآفرین ازدواج می‌کند و سرو نیز به عقد فلک‌ناز درمی‌آید.

۱۳. یکی از موانع طبقاتی، بعد مسافت، خطرات راه، خواستگاران زیاد و شروط پدر معشوق، وصال را دشوار می‌کند: فلک‌ناز مجبور است برای دیدار و وصال آفتاب مسافتی طولانی و دشوار را طی کند.

۱۴. برای عاشق در بین راه حوادثی (دیدار با پیر، شیر کشی، جنگ و...) پیش می‌آید: فلک‌ناز در جزیره با دو شیر هم‌نبرد شده و هردو را می‌کشد. پس از دو روز به کوهی می‌رسد که پیری خمیده‌قامت آن‌جاست و او راه شهری به نام فرخ‌آباد را به فلک‌ناز نشان می‌دهد که پادشاهش جمشید است و در راه رسیدن به آن‌جا دو پلنگ خفته‌اند. بی‌واهمه راه‌گذر را از پیر می‌گیرد و دو پلنگ را با یک ضربه از پای درمی‌آورد.

۱۵. عاشق با وسایل جادویی، طلسم‌گشایی، کمک یاری‌رسان یا خواب دیدن نجات می‌یابد: اختشان که از خورشیدآفرین بسیار خشمگین است، پری‌زاده‌ای به نام رنگین‌نگارین را مأمور می‌کند که او را برآید.

۱۶. دیدارهای نهانی و بزم‌های پنهانی میان عشاق انجام می‌گیرد: پس از شکست بهرام و بهمن مجلس بزمی برپا می‌شود. در مجلس، فلک‌ناز و گل رغبتی به هم نشان می‌دهند.

۱۷. عاشق آزموده می‌شود یا مورد پرسش قرار می‌گیرد: مسافت طولانی و راه دشوار از سرزمین مصر تا خاور، در واقع آزمایشی است برای سنجش عشق فلک‌ناز به معشوق خویش.

۱۸. رقیب عشقی مانع وصال است و بر سر راه عاشق قرار می‌گیرد: بهرام و بهمن که از عشق فلکاناز به گل و سرو آگاهی دارند و او را رقیب خود می‌بینند، در باطن کینه‌اش را به دل می‌گیرند و در فکر چاره‌ای هستند تا بهمن بر سرو و بهرام بر گل دست یابد.

۱۹. عاشق و رقیب به مبارزه تن به تن می‌پردازند: سرو از قصد دو برادر آگاه می‌شود و خواهر را نیز مطلع می‌کند. دو برادر نیز در فکر نیرنگی هستند. پس صدتن سپاهی را برای گرفتاری سرو و گل و فلکاناز مهیا می‌کنند.

۲۰. عاشق پیروز می‌شود و رقیب شکست می‌خورد: بهمن کنیزی به نام سوسن دارد که بسیار زیباست. چون از قصد آن دو آگاه می‌شود به سرو و گل خبر می‌دهد و فلکاناز نیز باخبر می‌شود. به توصیه فلکاناز سرو و گل، بهرام و بهمن را تنها به کاخ دعوت می‌کنند و یک‌تنه آنان را تسلیم خود می‌کند و سپاه صدنفره را درهم می‌شکند و همان شب مجلسی برپا می‌کنند و به عیش و عشرت‌ورزی می‌پردازند.

۲۱. بین عشاق نامه‌نگاری می‌شود: فلکاناز که دل در گرو مهر سرو بسته، به توصیه بازو نامه‌ای می‌نویسد تا در فرصتی مناسب به او برساند.

۲۲. عشاق به وصال هم می‌رسند و عاشق بر تخت می‌نشیند.

۲۳. یکی از عشاق می‌میرد و دیگری نیز خودکشی می‌کند: هاتفی فلکاناز را از مرگ وی و سرو آگاه می‌کند. سرو نیز همان خواب را دیده و آشفته نزد فلکاناز می‌رود. فلکاناز او را دلداری می‌دهد که:

ندارد زاری این زاری و افغان ندارد چاره‌ای تقدیر یزدان

چون گل و خورشید از ماجرای خواب آن دو آگاه می‌شوند شیون می‌کنند. روز چهارم پس از خواب، سرو و فلکاناز که مرگ خود را نزدیک می‌بینند، یاران را وداع می‌کنند و جان می‌سپارند. خورشیدآفرین از مرگ فلکاناز چنان بر خاک گور می‌افتد که او نیز جان می‌سپارد. گل نیز به دنبال آنان بی‌جان بر خاک می‌افتد و می‌میرد. آفتاب و زهره و اختر و مشتری با خبر مرگ فلکاناز به سوی گور آنان می‌شتابند و سخت می‌گیرند. آفتاب چنان به سختی می‌گرید که همان‌جا دردم جان می‌دهد و او را در کنار فلکاناز به خاک می‌سپارند.

۲۴. عاشق (شاه) یا حکومت را ترک می‌کند یا به شهر یا کشور خود دیگر باز می‌گردد: شبی فلکاناز، در خواب پدرش را می‌بیند که کشته شده است. بلافاصله از خواب بیدار شده و راه مصر را پیش می‌گیرد. خورشیدآفرین نیز با اجازه فلکاناز و به خواهش پدرش دادبه، شاه چین، به وطن بازمی‌گردد؛ زیرا عمر پدر به سر آمده و باید او پس از پدر شاه چین گردد. فلکاناز نیز تصمیم می‌گیرد با وی به چین برود و چون بی‌تابی سرو را می‌بیند، او را نیز با خود می‌برد و جوانی پاکیزه و عادل را به جای خود بر تخت می‌نشانند و هر چهار نفر راهی چین می‌شوند. در چین از آنان استقبال زیادی می‌شود.

نتیجه‌گیری

فلکانازنامه منظومه‌ای عامیانه و عاشقانه در عشق آفتاب، دختر شاه خاور، به فلکاناز، فرزند عزیز مصر، سروده تسکین شیرازی به سال ۱۱۸۹ ق است. با توجه به یهودی تبار بودن اجداد شاعر، شاید داستان ریشه‌ای عبری داشته باشد. شاعر در نظم داستان، وزن و برخی بن مایه‌ها به خسرو و شیرین نظر داشته است. شیوه شاعر در داستان‌پردازی همان است که در داستان‌های عامیانه مرسوم می‌بینیم. فلکانازنامه جزو کتب درسی مکتب‌خانه‌ها نیز بوده است.

ویژگی‌های سبکی بسیاری از منظومه‌های سنتی و عامیانه را در این منظومه می‌توان دید؛ از جمله: جنبه‌های شگفت‌آوری چون خرق عادت‌ها، انسان‌ها، جانوران، موجودات، مکان‌ها و اشیای شگفت‌انگیز، طرح مدور، گزاره‌های قالبی، استفاده از ضرب‌المثل‌ها، کنایات و اغراق‌ها. بن‌مایه‌های مهم منظومه‌های عامیانه و عاشقانه در داستان مشاهده می‌شود.

زبان و بیان این داستان نیمه ادبی است و بعضی مواقع لحن حماسی به خود می‌گیرد. چون منظومه‌ای روایی و نقلی است، زبان و بیانی ساده دارد و نزدیک به زبان رایج مردم است. منظومه پر است از اصطلاحات، زبانزدها، مثل‌ها و واژگان عامیانه که بر لطف و شیرینی داستان می‌افزاید. اگر از عناصر ادبی مثل تشبیه و استعاره استفاده شود، بسیار ساده و کلیشه‌ای است. زبان و بیان تمام قهرمانان داستان، زبان و بیان روای است که دانای کل است. یکی از عناصر ساختاری و زبانی قصه‌های عامیانه، گزاره‌های قالبی است؛ این گزاره‌ها آغازین، میانی و پایانی هستند. بلاغت داستان بیشتر در حوزه وصف‌ها و اغراق‌هاست؛ روابط علی و معلولی داستان مانند تمام داستان‌های عامیانه فارسی ضعیف است و بیشتر اتفاق‌های داستان بر حسب تصادف است. زاویه دید داستان، سوم شخص و روای، دانای کل است.

داستان حاوی اطلاعات ارزشمند فرهنگی و اجتماعی است؛ از جمله اشاره به نظام اداری و اجتماعی و درباری. داستان جز سرگرمی و تفریح خاطر مخاطبان، به ترویج اصول انسانی، اخلاقی و عدالت اجتماعی نیز توجه داشته است. مطالعه این منظومه ما را با بسیاری از مسائل اجتماعی، دینی، باورها، عقاید، آداب و رسوم، آرمان‌ها و شیوه معیشت و همچنین ارزش‌های حاکم بر جامعه آن روزگار آشنا می‌کند.

ساختار روایی و ریخت‌شناسی داستان براساس روش پراپ اما با کارکردهایی متفاوت انطباق دارد.

منابع

۱. پراپ، ولادیمیر، (۱۳۶۸)، **ریخت‌شناسی قصه‌های پریان**، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: توس، چاپ اول.
۲. تسکین شیرازی، (۱۳۸۲)، **فلک‌نازنامه**، به تصحیح سیدعلی آل‌داود، تهران: توس.
۳. جعفری (قنوتی)، محمد، (۱۳۸۳)، «فلک‌نازنامه و ادبیات شفاهی ایران»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۸۰ و ۸۱، صص ۱۱۸-۱۲۵.
۴. داد، سیما، (۱۳۷۵)، **فرهنگ اصطلاحات ادبی**، تهران: مروارید، چاپ دوم.
۵. ذاکرالحسینی، محسن، (۱۳۸۴)، «فلک‌نازنامه»، **نامه فرهنگستان**، دوره ۷، شماره ۱، صص ۱۲۶-۱۳۰.
۶. ذوالفقاری، حسن، (۱۳۸۸)، «بررسی نقش‌مایه شخصیت‌ها در منظومه فلک‌نازنامه»، **فصلنامه فرهنگ مردم ایران**، شماره ۱۷، صص ۱۲۱-۱۴۴.
۷. روح بخشان، عبدالحمید، (۱۳۸۲)، «دو منظومه از دو اقلیم»، **نشر دانش**، شماره ۱۱۰، صص ۶۶-۶۳.
۸. محجوب، محمدجعفر، (۱۳۸۲)، **ادبیات عامیانه ایران**، تهران: چشمه.
۹. کریمی، بانو، باباصفری، علی اصغر، (۱۳۸۰)، «عرایس شعری عرب در ادب فارسی»، **ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران**، دوره ۱، شماره ۳، صص ۶۱-۸۴.
۱۰. منزوی، احمد، (۱۳۴۹)، **فهرست نسخه‌های خطی فارسی**، ج ۴، تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای.
۱۱. وکیلان، سید احمد، (۱۳۷۹)، **قصه‌های مردم**، سازمان میراث فرهنگی، تهران: مرکز.

